

هفت خوان یا هفت خان رستم و برجستگی‌های این رزمنامه

پروین دخت مشهور

(دانشگاه فردوسی - مشهد)

از سال‌ها پیش، "هفت خوان" را به همین صورت یعنی با "واو معدوله" یاد گرفته‌ام و باور داشته‌ام؛ و هرگاه که لازم شده به همین شیوه، نوشته‌ام. اخیراً در جایی آن را به صورت "هفت خان" دیدم. این دوگانگی، کنجکاوی مرا برانگیخت. نخست به دو نسخه معتبر شاهنامه، یعنی نسخه چاپ مسکو و نسخه ژول مول که در اختیار داشتم، مراجعه نمودم. در اولی یعنی نسخه چاپ مسکو، هیچ ذکری از هفت خوان یا هفت خان ندیدم و کل داستان، با عنوان «پادشاهی کیکاووس و رفتن او به مازندران» نوشته شده است، در نسخه ژول مول، با واو معدوله و به صورت هفت خوان، یعنی همان طور که موافق پسند نگارنده است، چاپ شده بود.

از روی تحقیق و تفحص، مطلب را با یکی از صاحب‌نظران که پیشتر، افتخار شاگردی او را داشته‌ام، در میان نهادم. وی ضمن بحث درباره نظریه‌های مختلف، گفت که از آن جا که یکی از معانی "خان"، نام عقبه‌یی بوده و کلمه خان، بعداً به معنای عقبه و پیچ، هم، متداول گردیده است و با توجه به این که رستم هم در سفر مازندران از هفت مهلکه که به مثابه عقبه‌های سفرش بوده‌اند، گذشته بهتر است که بدون واو معدوله و به صورت "هفت خان" نوشته شود. نکته دیگری که مورد اشاره استاد قرار گرفت، این بود که «خان»

به بیج تفنگ که موجب شتاب تیر می‌شود، نیز گفته می‌شود و چون عبور از خان‌های هفتگانه، رسیدن رستم را به مازندران تسریع نموده، پس نوشتن «هفت خان»، بدون واومعدوله، قابل توجیه است.

یکی از معانی «خان» که همه فرهنگ‌ها به آن اشاره کرده‌اند، خانه و بیت است. بنابراین که رستم در سفر مازندران، هفت بار در هفت محل، فرود آمده و منزل گزیده می‌توانیم «هفت خان» را همان هفت خانه یا هفت منزل بدانیم.

توجیه ضعیف دیگری که می‌توان برای "خان" هفت خان و رابطه آن با «خان» به معنی امیر و رئیس، متصور شد این است که چون رستم، هفت بار هفت حریف خطیر (شیر، اژدها، دیو، جادوگر...) را از پای درآورده است و یا با هفت توفیق، امارت و سیادت هفت محل را به خود تخصیص داده، «هفت خان» را بدون واومعدوله، بپذیریم.

حال ببینیم که علامه دهخدا در این مورد (لغت نامه، ذیل «هفت خوان») چه می‌گوید: «خوان به معنی سفره است. بعضی وجه تسمیه این کلمه را آن دانسته‌اند که رستم و اسفندیار بعد از هر کامیابی خوانی از اغذیه لذیذ می‌گستردند، ولی این وجه صحیح نمی‌نماید. وجه دیگر این است که مصحف هفتخان مرکب از هفت و خان = خانه، به معنی هفت منزل است...» اگرچه ظاهراً دلایل موجود، مقبولیت «هفت خان» را تقویت می‌کنند ولی سلیقه شخصی نگارنده، هنوز «هفت خوان» را می‌پسندد. آنچه در این رزمنامه برجسته می‌نماید نکات زیر هستند.

۱. آیین‌ها و رسم‌های ایران باستان

الف) ذکر نام یزدان و تأکید برداد و دهش او. ایرانیان یزدان شناسند و هرگز ستایش یزدان را از یاد نمی‌برند. شاهان و پهلوانان ایرانی، قبل از هرکار مهم و حتی قبل از تصمیم‌گیری‌های حساس و نیز پس از ختم هر امر مهم و همچنین به پاسبان یافتن هر موهبت و موفقیت، ایزد پاک را می‌ستایند و شکر می‌گزارند. ستایش یزدان، غالباً با ذکر صفات، بخصوص دادگری او، همراه است. پهلوانان ایرانی باور دارند که زوربازو و نیروی پهلوانی آنان که همواره موجب توفیق و پیروزی بر دشمنان بدسگال می‌گردد، عطیة الهی است و بنا بر همین باور است که در نیایش‌های خود، پیوسته این نکته را اذعان می‌دارند و هرگز دچار عُجب و غرور بی‌جا نمی‌شوند. درخوان سوم، هنگامی که رستم پس از غلبه بر اژدها، به پیکر سهمناک او که سراسر غار را پوشانده است،

می نگرد، حیران شده، به یزدان پناه می برد و با خشوع تمام می گوید که این همه رزم آوری و قُرو دانش از اوست:

بترسید و بس در شگفتی بماند همی پهلوان نام یزدان بخواند
به آب اندر آمد، سروتن بُشُست جهان جز به زور جهانبان نجست
به یزدان چنین گفت، کای دادگر تو دادی مرا دانش و زور و قُر
(شاهنامه، ۲۶۱/۱)

در خوان ششم، وقتی که کیکاووس، رستم را که منجی او و سایر ایرانیان در بند است، ملاقات می کند، به او می گوید که هرچه زودتر راه خانه دیوسپید را پیش گیرد و بر این عقیده است که اگر مشیت یزدان بر یاوری او باشد، بر دیو سپید و دیگر جادوان غلبه خواهد کرد. کاووس، رستم را چنین نوید می دهد:

اگر یار باشدت یزدان پاک سر جادوان اندر آری به خاک (همان، ۲۶۸)
نامه های ایرانیان نیز با نام و ثنای یزدان، شروع می شوند. نامه کیکاووس به شاه مازندران چنین آغاز می شود:

نخست آفرین کرد بر دادگر کز و گشت پیدا به گیتی، هنر
خرد داد و گردان سپهر آفرید درشتی و تندی و مهر آفرید
به نیک و به بد دادمان دستگاه خداوند گردنده خورشید و ماه
(همان، ۲۷۲)

شاهان ایران هم که از فره ایزدی برخوردارند، باید متصّف به صفت دادگری باشند تا شایسته فرماندهی گردند. کیکاووس، به شاه مازندران می گوید:

اگر دادگر باشی و پاکدین زهرکس نیابی جز از آفرین
جهاندار اگر دادگر باشی ز فرمان او کی گذر باشی (همان جا)

ب) نامه نگاری شاهان. در مورد نامه نگاری شاهان، سه نکته قابل دریافت است. اولاً نامه را دبیر ویژه دربار می نوشته و ثانیاً به مشک و عنبر و مواد خوشبو مُهر می شده است؛ و سوم این که نامه های رسیده، توسط موبد، برای شاه، خوانده می شده اند. گاهی برای احترام و هم برای نشان دادن جاه و جلال فرستنده، نامه را بر حریر سفید، می نگاشته اند:

یکی نامه یی بر حریر سفید بدان اندرون، چند بیم و امید

دبیر خردمند بنوشت خوب پدید آورید اندرون زشت و خوب
(همان جا)

نامه را پس از نوشتن، به مشک و عیبر، مهر می‌کردند:
چون نامه به سربرد فرخ دبیر نهاد از برش مهر مشک و عیبر
(همان جا)

و وقتی که فرهاد، این نامه را به شاه مازندران رساند:
مرآن نامه برخواند موبد بدوی بسیچید از آن نامه، پرخاشجوی
(همان جا)

ج) فشار دادن دست حریفان (مچ اندازی) برای نمایش زوربازو و پهلوانی. در بسیاری از موارد، قبل از پرداختن به نبرد اصلی، دو پهلوان حریف، برای نشان دادن قدرت و نیروی خویش، دست طرف را می‌فشارند. در هفت خوان رستم، هنگامی که تهمتن در زنی پیکری از جانب کاووس به مازندران می‌رود، شاه مازندران، پهلوانی موسوم به «کلاهور» را که در مازندران یگانه است به استقبال او می‌فرستد. کلاهور دست جهان پهلوان را فشار می‌دهد:

بیفشرد چنگ سرافراز پیل شد از درد چنگش به کردار نیل (همان، ۲۷۴)
اگرچه نیروی کلاهور بسیار زیاد است، اما رستم کسی نیست که از میدان به در رود:
نسیچید و اندیشه زو دور داشت به مردی زخورشید منشور داشت (همان جا)
لازم به یادآوری است که رستم، قبل از آمدن کلاهور، با پهلوانی دیگر نیز، همین آزمون را به نمایش گذاشته بود:

یکی دست بگرفت و بفشارش همین آزمون را بیازاردش (همان جا)
بیفشرد چنگ کلاهور سخت فروریخت ناخن چو برگ درخت (همان جا)
د) مهمان کردن و گرامی داشتن پیک. از جمله نکات قابل توجه و جالب نظر، عزیز و محترم شمردن قاصدان است. حرمت پیک، حتی اگر پیک دشمن مهاجم باشد، رعایت می‌شود. در این داستان، فرهاد، پهلوان ایرانی، نامه کیکاووس، پادشاه ایران را برای شاه مازندران می‌برد. قاصد از سوی دشمن است و نامه، نامه دعوت به فرمانبرداری و تسلیم. ولی با این همه، شاه مازندران، پیک را سه روز مهمان کرده، اکرام می‌نماید:

چو آن نامه شاه یکسر بخواند دو دیده به خون دل اندر نشانند
سه روزش همی داشت مهمان خویش برنامداران و یاران خویش (همان جا)

در دنباله داستان، رستم، خود، پیغام رسان کاووس شده نامه‌ی دیگری که تند و تیز هم هست، برای شاه مازندران می‌برد. این بار هم، شاه مازندران، گرچه، پاسخ نامه را سخت و تند می‌دهد، ولی از اکرام قاصد، غافل نمی‌شود و خلعتی شاهانه برایش تدارک می‌بیند:

یکی خلعتی ساختش شاهوار بیاورد نزدیک رستم، سوار (همان، ۲۷۷)
این که رستم با بلند همتی و غیرتمندی، خلعت شاه مازندران را می‌پذیرد، بحث دیگری است.

ه) رجزخوانی و مفاخره. در روزگار پیشین، رسم چنین بوده که پهلوانان قبل از نبرد، خود را معرفی می‌کرده‌اند. معمولاً این معرفی همراه با مفاخره بوده است. در خوان سوم، وقتی که حریف، نام رستم را می‌پرسد او با تفاخر می‌گوید:

چنین داد پاسخ که من رستم زدستان سامم و از نیرمم
به تنها، یکی کینه ور لشکرم به رخس دلاور، زمین بسپرم (همان، ۲۶۰)
و در خوان پنجم، وقتی که اولاد، پهلوان نامی، نام تهمتن را می‌پرسد او چنین پاسخ می‌دهد:

چنین گفت رستم که نام من ابر اگر ابر باشد به جنگ هزبر
همه نیزه و تیغ بار آورد سران را سر اندر کنار آورد
به گوش تو گر نام من بگذرد دم جان و خون دلت بفسرد
نیامد به گوشت به هر انجمن کماند و کمان گویلتن
هر آن مام کو چون تو زاید پسر کفن دوز خوانیمش و مویه گر
(همان، ۲۶۴)

و) اعتقاد به سرنوشت و مشیت الهی. در این داستان، چون سایر داستان‌های شاهنامه، اعتقاد به قضا و قدر مورد تأکید و تکرار واقع شده است. در خوان چهارم، رستم با نوای رود، شکوه می‌کند که سرنوشت نصیب او را به جای رامش و گردش، و به جای تفرج در کنار گل‌ها و مرغزاران، در میدان‌های جنگ رقم زده است:

همه جای جنگ است میدان اوی بیابان و کوه است بستان اوی
می و جام و بویا گل و مرغزار نکرده است بخشش مراروزگار (همان، ۲۶۲)
ایرانیان که در بند دیوان اسیرند بشارت آمدن رستم را باور نمی‌کنند:
نداریم چاره در آن بند سخت همانا که از ما بگردید بخت (همان، ۲۶۹)

ز) میگزساری و شستن سروتن، در همه شاهنامه به عنوان یک سنت ترک نشدنی، و بانمود یک اعتقاد دینی، مورد تأکید قرار گرفته است. در داستان بیژن و منیژه به طور مفصل به آن پرداخته‌ام.

۲. شعور و زورآوریِ رخس

در هفت خوان، رخس، بیشتر و محسوس‌تر از همیشه، همراه، همدل و هم‌رزم رستم است. این برجستگیِ رخس، دوبار به نمایش گذاشته می‌شود. درخوان اول، قهرمان اصلی، رخس است که به تنهایی، با شیر ژیان، دست و پنجه نرم می‌کند و با از هم دریدن او، موجب شگفتی رستم می‌شود:

سوی رخس رخشان بیامددمان چو آتش، بجوشید رخس آن زمان
دو دست اندر آورد و زد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش
همی زُدش بر خاک تا پا ره کرد ددی را بدان چاره، بی چاره کرد
(همان، ۲۵۷)

بار دیگر، درخوان سوم، حضور آگاهانه و همدلی و همراهی انسان‌گونه رخس، جلب توجه می‌کند. رخس با دیدن اژدها، احساس خطر کرده، رستم را از خواب بیدار می‌کند ولی با بیداری رستم، اژدها ناپدید می‌گردد. این ماجرا چندبار تکرار می‌شود و جهان پهلوان از کار رخس که بی جهت خوابش را آشفته می‌سازد، خشمگین شده، رخس دلاور و بخرد را به مرگ تهدید می‌کند و باز می‌خوابد، اما باز، اژدها هویدا می‌شود و این بار، رخس، دچار تعارض شدید روانی می‌گردد؛ از یک سو، از خشم رستم بیمناک است و از سوی دیگر، کشتن رستم را به دست اژدها، نمی‌تواند تحمل کند:

چراگاه بگذاشت رخس آن زمان نیارست رفتن بر پهلوان
دلش زان شگفتی به دو نیم بود کیش از رستم و اژدها بیم بود (همان، ۲۶۷)
حالات نفسانی و نگرانی و بیقراریِ رخس، دلیل شعور و آگاهی آن است که فوق طبیعی به نظر می‌رسد؛ درست مانند انسانی هوشمند و مسؤول که همواره وظیفه‌اش را مدنظر داشته خود را ملزم به اجرای آن می‌داند. رخسِ نجیب، سرانجام، کشته شدن خود را بر کشته شدن تهمتن ترجیح می‌دهد:

خروشید و جوشید و برکنند خاک ز نعلش زمین شده‌مه چاک چاک (همان، ۲۵۶)
این بار به لطف حق، اژدها پنهان نمی‌ماند و رستم بیدار می‌شود و با این اژدهای

مخوف گلاویز می‌گردد. رخس چون زور ازدها را می‌بیند، بر جانِ پهلوان ایران بیمناک شده، با استقبال خطر، به یاری رستم می‌شتابد:

چو زور تنِ ازدها دید رخس کز آنسان برآویخت با تاجبخش
بمالید گوش و درآمد شکفت بکند ازدها را به دندان، دوکفت (همان جا)

۳. عاطفهٔ مادری

گرچه هفت خوان رستم، یک داستان رزمی است، ولی با مایه‌های عاطفی پرورده شده است. یکی از جلوه‌های عاطفه در این داستان هنگامی است که زال رستم جوان را برای رفتن به جنگ دیو سپید راهی می‌کند. رودابه برای بدرقه و وداع فرزند می‌آید. در این برخورد، فردوسی، عاطفهٔ مادرانهٔ رودابه را به خوبی تصویر کرده است:

بیامد پر از آب، رودابه، روی همی زار بگریست دستان‌بروی (همان جا)

۴. پنهان کردن رستم هویت خود را برای حفظ و افزایش مفاخر ایران.

از آن جا که برای جهان پهلوان، هدف و غایت هرکار، اعتلای ایران و قومیت ایران است، می‌کوشد که به هر طریق که شده است این رسالت ایزدی را به ثمر رساند. یکی از این شگردها، کتمان هویت است. به این معنی که پس از یک نمایش پهلوانی و اعجاب‌آور و درست در هنگامی که دشمن مبهوتِ ضرب شستش شده و به این نتیجه رسیده که این اعمال حیرت‌آور جز از رستم ساخته نیست، رستم از تأیید حدس دشمن، ابا کرده، خود را از جملهٔ چاکران رستم، معرفی می‌کند، تا هرچه بیشتر، اعجاب، تحسین و رعب در دل خصم افکند و رستم را در مقام مظهر قوم ایرانی، از آنچه هست نیز پرشکوه‌تر و قدرتمندتر جلوه دهد.

یک بار در داستان «رستم و سهراب»، هنگامی که جهان پهلوان، در مقابل فرزند ناشناختهٔ خود که در ظاهر، به عنوان پهلوانی تورانی، به میدان آمده است، قرار می‌گیرد، نام و نشان واقعی خویش را پنهان می‌دارد تا این پهلوان نورسیده و یکه‌تاز تورانی، نیروی ایرانیان را دست‌کم نگیرد. در داستان رستم و سهراب این نیت مقدس، نتیجه‌ی شوم به ارمغان می‌آورد و پهلوان را در مرگ ناخواستهٔ فرزند، کمرشکن و داغ‌بر دل می‌کند. در «هفت خوان رستم» هم می‌بینیم که شاه مازندران با دیدن برزوبالا و پهلوانی او، حدس می‌زند که باید رستم باشد تا چنین قهرمانی‌ها از او سرزند، ولی تهمتن، خود را یکی از

خادمان رستم معرفی می‌کند، تا قدر والای رستم، که قدر و منزلت ایرانیان است، بالاتر رود:

وز آن پس به او گفت: رستم تویی که داری سروبازوی پهلوی
چنین داد پاسخ که: من چاکرم اگر چاکری را خود اندر خورم
کجا او بود من نیایم به کار که او پهلوان است و گردد و سوار
(همان، ۲۷۷)

۵. عبرت‌گیری و نتایج تعلیمی

یکی از هنرهای فردوسی این است که هر جا که فرصتی دست می‌دهد، چه از زبان خود و چه از زبان قهرمانان داستان‌هایش، به ذکر نکات پندآموز می‌پردازد. در ابتدای حکایت رفتن کاووس به مازندران، آن جا که زال می‌کوشد تا با یادآوری سیره و شیوه مرضیه پادشاهان پیشین او را از این کار عبث و بدفرجام باز دارد، توجه او را به این که سپاهیان هم چون او بنده خدایند و نباید خونشان بناحق ریخته شود، جلب می‌کند:

گر این نامداران ز تو کمترند چو تو بندگان جهان داورند
تو از خون چندین سر نامدار ز بهر فزونی درختی مکار
که بار و بلندیش نفرین بود نه آیین شاهان پیشین بود (همان، ۲۴۹)
و چون می‌بیند که سخنانش در شاه لجوج اثر نمی‌کند با نزاکت تمام ندامت آتی او را هشدار می‌دهد:

اگر داد گویی همی یاستم برای تو باید زدن گام و دم
که روشن جهان بر تو فرخنده باد مبادا که پند من آیدت یاد
پشیمان مبادی ز کردار خویش تو را باد روشن دل و دین و کیش (همان، ۲۵۲)
و آنگاه که کاووس نتیجه خودسری و جسارت خود را می‌بیند فردوسی فرصت را غنیمت شمرده، می‌گوید:

همه داستان یاد باید گرفت که خیره بماند شگفت از شگفت
سپهد چنین گفت چون دید رنج که دستور بیدار بهتر ز گنج
دریغا که پند جهانگیر زال نپذیرفتم و آمدم بد سگال
شاهنامه فردوسی، مشحون از سخنان حکیمانه و درس‌های عالمانه است و با غور در هر داستان، گنجینه‌یی از علم و ادب و اخلاق کشف می‌شود که خواننده مشتاق را غنی و پربرار می‌سازد. آنچه گذشت شمه‌یی از برجستگی‌های بسیارنامه بزرگ فردوسی است....